



## تغلیظ دیه و جنایت عمدہ در ماه های حرام

نویسنده: معرفت، محمد هادی

حقوق :: دادرسی :: بهمن و اسفند 1376 - شماره 5 و 6

از 4 تا 7

آدرس ثابت : <http://www.noormags.com/view/fa/articlepage/74012>

دانلود شده توسط : محمدمامین رضانی

تاریخ دانلود : 1393/06/03 18:23:30

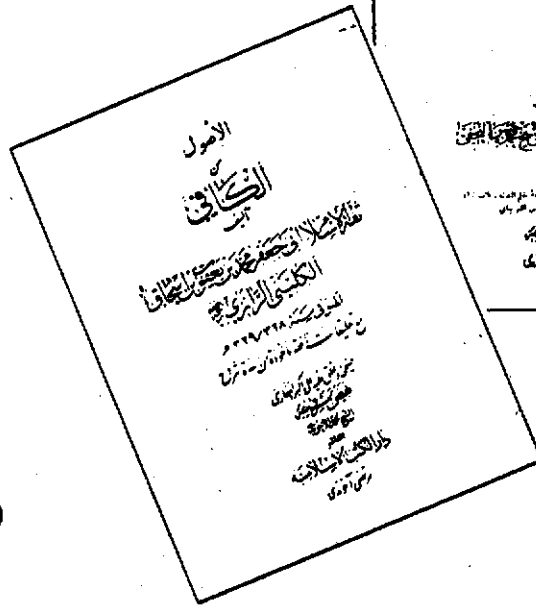
مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [فوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

[www.noormags.com](http://www.noormags.com)

# تغلیظ دیه وجنایت عمد در ماه‌های حرام



## آیت‌الله محمدهادی معرفت

تشدید و سخت‌گیری است و با قتل خطا سازگاری ندارد- استظهار شود که مخصوص قتل عمد است. و اخذ به اطلاق، در صورتی است که قرینه برخلاف - یا محتمل القرینة- وجود نداشته باشد.

و نیز، صرف اینکه سؤال از قتل شده، دلیل بر انحصار نمی‌شود، و به مقتضای مناسبت حکم و موضوع (هتک حریم آشهر حُرْم) تغلیظ در حکم باید تممیم داشته باشد، و مخصوص قتل نباشد و شامل جنایت جَرْح و قطع عُضْو نیز بشود؛ همانند آنکه سؤال شود: اگر لباس نمازگزار به خون آلوده گردد چه حکمی دارد؟ و در جواب بفرماید: باید شسته شود. از این پاسخ اختصاص، فهمیده نمی‌شود و شامل تمامی نجاسات می‌گردد، زیرا ملاک، حکم مذکور، «نجاست» خون است، و روشن بودن مناط حکم موجب سرایت می‌گردد. لذا مطرح کردن اصل براءت، با وجود این استظهار آشکار، موردی ندارد.

### روایت دوم:

محمدبن یعقوب عن عدة من اصحابنا عن سهل بن زیاد، عن الحسن بن محبوب،

مخصوص قتل نفس باشد، و شامل قطع اعضا و جراحات نگردد؟  
ثالثاً آیا حرم مکه نیز؛ گذشته از دیگر مشاهد مشرفه حکم ماههای حرام را دارد؟  
پیش از پرداختن به جواب مسائل یاد شده، لازم است روایات مربوطه بررسی شود:

### روایت اول:

رومی ثقة الاسلام الكليني عن علي بن ابراهيم القمي، عن محمد بن عيسى بن عتبید، عن يونس بن عبدالرحمان، عن كليب بن معاوية الاسدي، قال: «سألت ابا عبد الله، عليه السلام، عن الرجل يُقتل في الشهر الحرام، ماديته؟ قال: دية و ثلث»<sup>(۱)</sup>.  
روایت از لحاظ سند، معتبر و قابل اعتماد است. علامه مجلسی از آن با نام «حسنه» یاد کرده<sup>(۲)</sup>. روایان واقع در سند همگی ثقه و مورد عنایت اصحاب قرار دارند.

متن روایت: سؤال از وقوع قتل در ماههای حرام شده، ولی نوع قتل مشخص نگردیده، لذا بر حسب ظاهر، اطلاق دارد؛ مگر آنکه به قرینه سیاقی که تغلیظ جنبه

محقق، علیه‌الرحمه، در شرایع الاسلام فرموده است: «اگر شخصی کسی را در ماههای حرام -رجب، ذوالقعدة، ذوالحجة، محرم- بکشد، یک سوم بر مقدار دیه افزوده می‌شود...»  
این افزوده شدن بر دیه را «تغلیظ» گویند، به معنای: فزونی و تشدید در مقدار دیه.

در قانون و فتوای فقها، فرقی میان قتل عمد و خطا، گذارده نشده، و نیز وقوع قتل در «حرم مکه»-بر مورد قبلی اضافه شده، بلکه برخی «مراقد مطهّرة معصومین» را هم به آن محلق دانسته‌اند.

و اگر قتل در ماههای حرام و حرم مکه واقع شود، تغلیظ، طبق قاعده «عدم تداخل» دو برابر می‌شود. این تغلیظ، مخصوص قتل نفس است و شامل جراحات و قطع اعضا نمی‌گردد. لذا -در اینجا- مسائل متعددی مطرح است که پاسخ هریک باید روشن شود:

اولاً چرا تغلیظ که نوعی تشدید در سخت‌گیری است، شامل قتل خطا -که تقصیری در کار نیست- نیز بشود؟  
ثانیاً اگر این سخت‌گیری، برای حفظ حرمت ماههای حرام و حرم مکه است، چرا

**محقق، علیه الرحمه، در شرایع الاسلام فرموده است: «اگر شخصی کسی را در ماههای حرام -رجب، ذوالقعدة، ذوالحجة، محرم- بکشد، یک سوم بر مقدار دینه المزدوده می شود...»**

روشنی است که عبارت روایت را به صورت جمع خوانده اند، که مقصود همان «أشهر حُرْم» باشد، لذا نمی توان به طور جزم، آن را به صورت مفرد و به معنی حُرْم مکه دانست.

### پاسخ پرسشهای مطرح شده

**سؤال اول: آیا تغلیظ دینه، مخصوص خطای عمد است، یا آنکه، چنان که خطای بیشتر کلمات فقهاست، شامل جنایت خطا نیز می شود؟**

قول به تعمیم به دلالت زیر مستند است:

۱. اطلاق روایت کلیب اسدی «الرجل یقتل فی الشهر الحرام»، که شامل قتل عمد و خطا، هر دو می شود؛
۲. روایت زرارة -که از طریق سهل بن زیاد روایت شده- تصریح به قتل خطا دارد، و این خود، مؤید اطلاق در روایت کلیب است.

۳. عموم مستفاد از تعبیر وارده در برخی روایات: «من قتل فی شهر حرام فعلیه دینه و ثلث»<sup>(۱۸)</sup>.

محقق اصفهانی، معروف به فاضل هندی، (متوفای سال ۱۱۳۷ هـ.ق) در کتاب معروف خود کشف اللشام گوید: «و الظاهر اختصاص ذلك بالعمد، كما يشعر به عبارة النهاية و تعلیل الأصحاب بالإتھاک. و یدل علیه الأصل، فیتصر فی خلافه علی یقین»<sup>(۱۹)</sup>.

(ظواهر ادله اقتضا می کند که تغلیظ، مخصوص صورت عمد باشد. چنانچه عبارت شیخ در کتاب نهاییه بدان اشارت دارد. و نیز تعلیلی که در این زمینه آورده می شود، در رابطه با هتک حرمت، و آن در صورتی است که تعمندی در کار باشد. همچنین «اصل» (اصل برائت) اقتضا دارد که قاتل مکلف به تأدیه بیش از دینه، نباشد. خروج از این اصل به طور یقین، فقط صورت عمد است).

یکسان است، و هر دو مسأله را از یک باب گرفته اند؛ نمی توان تصور نمود که مورد حدیث مخصوص حُرْم است و با ماههای حرام ربطی ندارد؛ و اساساً کسی از فقها برای قتل خطا فتوا به کفارة جمع نداده؛ گرچه قتل در حرم رخ داده باشد<sup>(۱۱)</sup>.

علاوه، صاحب جواهر، ترجیح می دهد که عبارت «فی الحُرْم» -به ضم حاد و راه- به صورت جمع خوانده شود؛ یعنی: «أشهر حُرْم» او می گوید: نسخه ای بسیار معتبر از کافی نزد من هست، که با دقت اعراب گذاری شده، و «حُرْم» در آن به صورت جمع با دو ضمّه ثبت شده است<sup>(۱۲)</sup>.

شاهد صحت این سخن، گفته علامه مجلسی است؛ آنجا که می گوید: درباره إلیحاق حُرْم مکه به ماههای حرام، نصی ندیدم<sup>(۱۳)</sup>. در صورتی که روایت فوق را قبلاً از کافی آورده است<sup>(۱۴)</sup>. و معلوم می شود، همانجا، «حُرْم» را با دو ضمّه خواننده، و نسخه کافی که در اختیار داشته و مورد اعتمادش بوده، به صورت جمع نوشته شده بوده است.

خلاصه: وقتی عالمی چون علامه مجلسی که غوامض بحار احادیث صادره از اهل بیت است بگوید: «لم أربّه نصّاً»، می تواند شاهدی قوی باشد، بر صحت قرائت «حُرْم» به صورت جمع؛ مخصوصاً اینکه کتاب کافی، سرلوحه کتابهایی بوده که در پیش روی مجلسی قرار داشته است.

علاوه بر این، ظاهر کلام صاحب شرایع -که مسأله إلیحاق حرم مکه را به ماده حرام، به شیخ مفید و شیخ طوسی، نسبت داده، آن است که خود در این مسأله توقف دارد، بلکه در کتاب نافع -پس از نقل کلام شیخین- گوید: «ولا اعرف الوجه»<sup>(۱۵)</sup> (وجهی برای إلیحاق نمی دانم). و در کتاب التکت صریحاً شیخین را مورد سؤال قرار داده، گوید: «و عندی فی قتل الحرم توقف رو نحن فطالبهما بدلیل ذلك»<sup>(۱۶)</sup> (در رابطه با قتل در حرم توقف دارم و از آنان مطالبه دلیل می کنیم). یعنی: دلیلی بر این إلیحاق نیافته ام.

و نیز علامه آن را به شیخ نسبت داده، و برحسب ظاهر خود دلیلی بر آن نیافته<sup>(۱۷)</sup> شهید ثانی -در مسالک- تصریح دارد که تغلیظ دینه در رابطه با حرم مکه فاقد دلیل است. او می گوید: «و اما تغلیظها فی الحُرْم فلا نصّ علیها».

تصریح این بزرگان به نبودن نصّ، با در دسترس بودن کتاب کافی برای همه، دلیل

عن علی بن زتاب، عن زرارة عن ابی جعفر، علیه السلام، قال: «سالته عن رجل قتل رجلاً خطأ فی الشهر الحرام؟ قال: تُغْلَظ علیه الدّینه. و علیه عتق رقبة او صیام شهرین متتابعین من اشهر الحرم...»<sup>(۳)</sup>.

روایت از لحاظ سند مورد مناقشه است، زیرا «سهل بن زیاد» مورد بحث قرار گرفته و بیشتر رجال یون او را تضعیف کرده اند. شیخ طوسی درباره او می گوید: «و هو ضعیف جداً عند نقاد الأخبار. و قد استثناه ابو جعفر ابن بابویه فی رجال نوادر الحکمة»<sup>(۴)</sup>.

لذا شیخ و امثال وی، به روایاتی که صرفاً از طریق او رسیده، اعتماد نمی کنند<sup>(۵)</sup>. مسأله «خطا» صرفاً در این روایت مطرح شده، در روایات دیگر چنین تصریحی نیامده، بلکه در صحیح زرارة -که ذیلاً آورده می شود- شواهد عمدی بودن قتل وجود دارد.

علاوه بر این در مستن روایت در نسخه های دیگر، به جای «تُغْلَظ علیه الدّینه»، «تُغْلَظ علیه العقوبة» آمده و مسأله عقوبت که جنبه «تعزیری» دارد، مطلب دیگری است، که با مسأله دینه، تفاوت دارد.

مولامحسن فیض کاشانی، که صحیح ترین نسخه های کافی را در اختیار داشته<sup>(۶)</sup>، این حدیث را با عبارت «تُغْلَظ علیه العقوبة» در کتاب شریف وافی یادداشت کرده است<sup>(۷)</sup>.

و نیز شیخ الطائفه، این حدیث را از کلینی، با همین عبارت «تُغْلَظ علیه العقوبة» در کتاب تهذیب آورده و برحسب ظاهر از کتاب کافی نقل نموده است<sup>(۸)</sup>. لذا این روایت، متناً و سنداً مورد بحث است، و نمی توان آن را مدرک تعمیم قرار داد.

### روایت سوم:

محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن ابان بن تغلب<sup>(۹)</sup> عن زرارة، قال: «قلت لابی جعفر، علیه السلام: رجل قتل رجلاً فی الحرم؟ قال: علیه دینه و ثلث، و یصوم شهرین متتابعین من اشهر الحُرْم، و یتق رقبة، و یطعم ستین مسکیناً...»<sup>(۱۰)</sup>.

سند این حدیث در غایت صحت و اعتبار است، ولی کفارة جمع که در این حدیث مطرح شده، مورد را مخصوص قتل عمد نشان می دهد. چون مسأله تغلیظ دینه، در ماههای حرام و حرم مکه، از نظر فقها

شیخ طوسی، مسأله را در کتاب النهایه به گونه‌ای مطرح کرده، که صورت عمد را می‌رساند. گوید:

«و من قَتَلَ غِیرَهُ فِی الْحَرَمِ او فِی أَحَدِ شَهْرِ الْحَرَمِ، و أُحْذِثَ مِنْهُ الدِّیةُ، کَانَ عَلَیْهِ دِیةٌ و ثَلَاثُ. دِیةٌ لِلْقَتْلِ، و ثَلَاثُ الدِّیةِ لِأَنَّهَا کَانَ حَرَمَةُ الْحَرَمِ و شَهْرِ الْحَرَمِ. فِإِنْ طَلَّبَ مِنْهُ الْقَوْدُ، قَتَلَ بِالْمَقْتُولِ (۲۰)».

(اگر شخصی کسی را در حرم یا در یکی از ماههای حرام بکشد، و بنا شد که از او، دیه گرفته شود، باید یک دیه کامل به اضافه یک سوم بپردازد. و این اضافه به جهت هتک حرمتی است که مرتکب شده و اگر خواستند او را قصاص کنند، صرفاً او را می‌کشند).

از این عبارت به خوبی روشن است که شیخ فرض مسأله را در صورت عمد گرفته است.

صاحب جواهر، در این زمینه می‌فرماید: استظهار عموم از «مَنْ مَوْصُولٌ» با ظهور «قَتَلَ» که صله است، و حالت عمد را می‌رساند - در تعارض و همواره ظهور «صله» بر ظهور «مَوْصُولٌ» مقدم است، زیرا ظهور مَوْصُولٌ تابع ظهور صله است. ضمن اینکه ذکر کفارة عمد، شاهد خوبی در این زمینه می‌باشد.

«ضرورة ظهور ذکر کفارة العمد فیه، مضافاً الی ظهور «قَتَلَ» فی قصد القتل، الذی لایشمل الخطأ، کما فی کل فعل جُمِعَ عنواناً للحکم الشرعی. و حینئذٍ فعموم «من» لایجدی، بعد ظهور مدخولها فی ذلک، از هو علی حسب. فالأصل حینئذٍ بحاله (۲۱)».

خلاصه جواب: مناسبت حکم و موضوع، و تعلیل به هتک حرمت، و تصریح در صحیح زراره به جهت ذکر کفارة عمد، می‌رساند که تغلیظ به افزودن یک سوم دیه، مخصوص صورت عمد است. و لذا اصل براءت همچنان بر جای خود استوار می‌باشد.

و اطلاق روایت کلیب، در مقابل این استظهارات، ناتوان است.

روایت سهل بن زیاد، علاوه بر ضعف سند، اختلاف متن دارد، و نمی‌تواند مورد استناد قرار گیرد. و عموم مستفاد از موصول، در مقابل ظهور صله در خصوص عمد، قابل استناد نیست.

لذا دلیلی که بر اصل براءت حاکم باشد، وجود ندارد.

و اساساً مسأله «تغلیظ در دیه» به منظور سخت‌گیری و تشدید در جلوگیری از وقوع

جنایت در ماههای حرام است. و چنین منظوری. درباره خطای محض مفهومی ندارد؛ البته یادآوری کنیم که در احکام انتظامی اسلامی، تعبد محض حاکم نیست، و یک فقیه توانا با بینش فقهی عمیق خود، می‌تواند «مناط» واقعی حکم را در این‌گونه زمینه‌ها، به دست آورد؛ چنانچه فقهای سلف چنین توانایی و بینشی را داشته و به کار می‌بردند و در جای خود، درباره آن توضیح داده‌ایم.

و مقصود از «مناط واقعی»: موضوع واقعی حکم است، که با عمق نظر، احیاناً فراتر از عنوان مطرح شده در لسان دلیل، یا در شعاعی کوتاه‌تر، تشخیص داده می‌شود.

روی همین اساس، می‌توان پی برد که تغلیظ، مخصوص صورت عمد است و روی همین اصل، مصداق آیه «و من یقتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم خالداً فیها و غضب الله علیه و لعنه و أعدله عذاباً الیماً» (نساء: ۹۳) را کسی دانسته‌اند که مؤمنی را به جهت ایمان او بکشد (یقتله لایمانه) (۲۲)، در واقع علیه ایمان او دست به جنایت زده است، که حاکی از کفر و عناد واقعی قاتل است. و این تأویل را به لحاظ مناسبت حکم و موضوع، انجام داده‌اند، زیرا خلود در دوزخ صرفاً برای کافرین معاند است.

**سؤال دوم: افزودن یک سوم دیه، مخصوص قتل نفس است؟**

صاحب جواهر، قدس سره، می‌فرماید: ظاهر کلام شهیدین، همان اختصاص به قتل نفس است. و لذا صاحب شرایع، رحمه الله علیه، فرموده: تغلیظ، درباره قطع اعضا از کسی نقل نشده. شهید ثانی - در مسالک - فرموده: کلام صاحب شرایع، اشاره به گفتار برخی فقهای عامه است، که جنایت بر اطراف (اعضای بدن) را، مانند جنایت بر نفس دانسته‌اند... آن‌گاه گوید: «ولا دلیل علیه عندنا ولا قاتل به من اصحابنا».

صاحب جواهر افزوده: «تَمَّ هُوَ مَنْسَبٌ لِمِذَاقِ الْعَامَّةِ الْقَائِلِينَ بِالْقِیَاسِ وَ الْاسْتِحْسَانِ (۲۳)».

(تعمیم حکم به تغلیظ، با مذاق فقهی اهل تسنن، که با قیاس و استحسان سر و کار دارند، سازگار است).

این رشد اندلسی در کتاب بدایة المجتهد از شافعی نقل می‌کند: «الدِّیةُ تُغْلَظُ فِی النَّفْسِ وَ فِی الْجِرَاحِ».

آن‌گاه از ابوحنیفه و مالک نقل می‌کند، که اساساً تغلیظ را منکر شده‌اند، به دلیل آنکه برخلاف قیاس است، و آنچه از برخی

اصحاب و تابعین در این باره آمده، چون مستند به صاحب شریعت نیست، قابل استناد نمی‌باشد.

ولی شافعی، چون رأی منقول از برخی اصحاب (عمر بن الخطاب) و تابعین (قیاس بن محمد و ابن شهاب) را یک امر توقیفی و برخلاف قیاس (اصل براءت) دانسته، گوید: به پیغمبر اکرم (ص) باید مستند باشد، و به حکم ضرورت از او فراگرفته باشند (۲۴).

خلاصه جواب: برخی فقهای اهل سنت که مسأله تغلیظ را مطرح کرده‌اند، مستند روایتی از پیغمبر اکرم (ص) در دست ندارند، تنها حدس می‌زنند که اصحاب و تابعین، به یک حکم خلاف قیاس، بدون توقیف (دریافت از صاحب شریعت) فتوا نمی‌دهند. لذا فرموده صاحب جواهر، که فقهای اهل سنت، در این باره، راه قیاس و استحسان را پیموه‌اند، ظاهراً موردی ندارد.

\*\*\*

اکنون ما هستیم و لسان روایات و فتاوی اصحاب، تا چگونه استفاده کنیم؟ در لسان روایات، قتل نفس مورد سؤال قرار گرفته، و چون در کلام مسائل این موضوع مطرح گردیده، نمی‌تواند دلیل اختصاص باشد؛ مانند سایر مواردی که سؤال از موضوع خاصی شده - که مورد ابتلای سؤال‌کننده بوده، یا به عنوان مثال مطرح شده - دلیل بر اختصاص نمی‌تواند باشد. و لذا فقها، در این‌گونه موارد، حکم صادر در جواب را، مخصوص مورد سؤال نمی‌گیرند، و مناط ترتب چنین حکمی را بر چنین موضوعی در نظر می‌گیرند؛ لذا گاه توسعه داده، و احیاناً شعاع آن را کوتاه‌تر گرفته‌اند.

لذا با در نظر گرفتن دو مقدمه:

۱. احکام انتظام اسلام، صرفاً جنبه تعبدی ندارد و ملاک و مناط آنها تا حدودی قابل درک است؛

۲. مناسبت حکم و موضوع، احیاناً کمک می‌کند، تا مناط واقعی - فراتر یا کوتاه‌تر از عنوان مطرح شده - به دست آید.

به خوبی می‌توان استظهار نمود که مناط و ملاک واقعی حکم به تغلیظ، هتک حرمت شهر حرم است، که مطلق خونریزی در آن ممنوع شده، و صرفاً حفظ حرمت این ماهها در خودداری از قتل نفس نیست، بلکه هرگونه جنایت عدوانی که منجر به خونریزی شود، هتک حریم ماههای حرام است.

مثلاً: اگر کسی با کمال شقاوت،

چشمهای دیگری را از حدقه درآورد، گوش و بینی او را ببرد، دست و پای او را قطع نماید، آیا جنایت و هتک حرمت او، کمتر از قتل نفس است؟!

آیا صرفاً، به دلیل اینکه سؤال روایت در مورد قتل است، باید تغلیظ را مخصوص قتل بدانیم و شامل دیگر جنایتهای فجیع تر (البته در محدوده خونریزی) ندانیم؟!

و اما در مورد فتاوی فقها باید بگوییم: اولاً بیشتر فقها، مخصوصاً متقدمین، متعرض مسأله (در بُعد جراحات) نشده‌اند، و ثانیاً کسانی که آن را صریحاً نفی کرده‌اند، به دلیل مخالفت با اصل برائت بوده است و چون حکم تغلیظ یک حکم خلاف اصل است، بر مورد نص اکتفا نموده‌اند.

لذا اگر از لسان دلیل - به لحاظ دو مقدمه یاد شده - اختصاص فهمیده نشد، بلکه تعمیم حکم فهمیده شد، این خود ناقص اصل است؛ مخصوصاً که مخالفت صریحی از قدمای اصحاب، در این باره وجود ندارد و صرف عدم وجود موافق، برای نقض استظهار یاد شده، کافی نیست.

**سؤال سوم: آیا حرم مکه، حکم ماههای حرام را دارد؟ و در صورت مثبت بودن پاسخ، آیا مشاهد مشرفه نیز مانند حرم مکه خواهد بود؟**

شیخ ابو عبدالله مفید، رحمة الله علیه، در کتاب المقننه فرموده: «و من قُتل فی الحرم فدیته دية كاملة و ثلث، لانتهاک حرمة فی الحرم» یا «لانتهاک قاتله بما فعل حرمة الحرم» (۲۵).

شیخ ابو جعفر طوسی، رحمة الله علیه، در کتاب النهایة فرموده: «و من قُتل غیره فی الحرم، او فی احد اشهر الحُرْم، و أخذت منه الدية، کان علیه دية و ثلث؛ دية للقتل و ثلث الدية لانتهاک حرمة الحرم و اشهر الحُرْم» (۲۶).

این دو بزرگوار، صرفاً به جنبه هتک حریم خانه خدا استناد کرده‌اند. و این به تنهایی نمی‌تواند دلیل باشد؛ زیرا تعیین ثلث، به دستور صریح شرع نیاز دارد. مگر مسأله حرم را به مسأله اشهر حُرْم إلحاق کنیم، که این إلحاق شاهدهی ندارد، تا از باب قیاس خارج گردد!

و بزرگانی همچون محقق صاحب شرایع و شهید ثانی و علامه مجلسی، صریحاً اعلام نموده‌اند که نصی بر آن نیافته‌اند.

محقق حلّی می‌فرماید: «و عندی فی قتل الحُرْم توقف. و نحن فطالب الشیخین

بدلیل ذلك (۲۷)».

شهید ثانی می‌فرماید: «تغلیظ الدية بالقتل فی أشهر الحرم موضع وفاق، و به نصوص كثيرة. و أما تغلیظها فی الحرم فلانصّ علیه، و لکن حکم به الشیخان و جماعة...» (۲۸).

علامه مجلسی می‌فرماید: «ألحق الشیخان و جماعة الحرم بالأشهر الحُرْم، و لم أرَ به نصّاً» (۲۹).

و بزرگانی دیگر نیز چنین تصریحاتی دارند که به همین اندازه بسنده می‌کنیم.

بنابراین روشن گردید: در روایتی که ابن ابی عمیر از ابان بن تغلب (۳۰) (یا ابان بن عثمان (۳۱)) از زرارة نقل کرده: «قال: قلت لابی جعفر، علیه السلام: رجل قُتل رجلاً فی الحرم؟ قال: علیه دية و ثلث...» اصحاب، کلمه «الحرم» را «حُرْم» - یا دو ضمّه - جمع حرام، یعنی: ماههای حرام، خوانده‌اند. و بعید است که این روایت در دسترس چنین بزرگانی نبوده، و از دید تیزبین آنان نگذشته باشد.

همچنین کلام صاحب جواهر و دیگر شواهد بر قرائت جمع گذشت. شهید ثانی - پس از آوردن دلایل إلحاق - می‌فرماید: «و فیه نظر بئین» و در مسالک فرموده: «ولا نجفی ان مثل هذا لا یصلح لایحساب ثلث الدية بمجرده» (۳۲).

استاد بزرگوار آقای خوئی نیز احتمال قرائت به صورت جمع را تقویت فرموده و نوشته‌اند: «الأقرب هو عدم الإلحاق» (۳۳). افزون بر اینها، اجمال نصی یکی از موارد جواز رجوع به اصل برائت است. و دلیل قاطع اصل وجود ندارد. و مسأله حرم مکه، اگر منتفی شد، إلحاق مشاهد مشرفه، دیگر موردی ندارد.

و سرانجام اینکه در صورت اجرای قصاص، مسأله اضافه ثلث منتفی است، زیرا «لا یؤخذ الجنائی بأکثر من نفسه» (کیفر جنایتکار اگر به کشتن او انجامید، چیزی بیش از آن بر او نیست).

در جواهر آمده: «ظاهر النصّ و الفتوی و غیرهما، أنّ الزیادة المزبورة، حیث تؤخذ الدية، دون ما اذا اقتض (۳۴)».

### پانوشت:

۱. کافی، ج ۷، ص ۲۸۱-۲۸۲، رقم ۶، وسائل، چاپ آل‌البیت، ج ۲۹، ص ۲۰۳.
۲. مرآة العقول، ج ۲۴، ص ۲۸.
۳. کافی شریف، ج ۴، ص ۱۳۹، رقم ۹۸، وسائل، ج ۱۰، ص ۳۸۰.
۴. رجوع شود به: استیصار، ج ۳، ص ۲۶۱، در ذیل روایت شماره ۹۳۰/۱۳.
۵. علامه مجلسی، این حدیث را با عنوان «ضعیف» یاد کرده (ملاذلاً اخیراً، ج ۷، ص ۱۱۲).
۶. تنبیهی که در این باره کرده‌ام، براسم روشن ساخته که صحیح‌ترین نسخه‌های کتب اربعه نزد محقق فیض بوده و مواردی که در کتب اربعه موضع شک قرار می‌گیرد، صحیح آن را در وافی خواهی یافت.
۷. وافی، ابواب الدیات و القصاص. باب تدارک القتل فی الحرم و فی اشهر الحرم (ج ۹، ص ۸۰).
۸. تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۲۹۷-۲۹۶.
۹. ظاهراً اشتباهی رخ داده است، زیرا ابن ابی عمید از ابان بن تغلب بهر واسطه جمیل روایت می‌کند و از لحاظ طبقاتی باید ابان بن عثمان باشد. (مرآة العقول، ج ۱۶، ص ۳۴۹) چنانچه در تهذیب عین همین متن را ابن ابی عمیر از ابان بن عثمان روایت کرده، تهذیب، ج ۱۰، ص ۲۱۶.
۱۰. کافی، ج ۴، ص ۱۲۰، رقم ۹، وسائل، ج ۱۰، ص ۳۸۰، رقم ۲، بقية الصوم الواجب.
۱۱. رجوع شود به: قواعد علامه؛ ابضاح الفوائد، ج ۴، ص ۸۰.
۱۲. جواهر الکلام، ج ۴۳، ص ۲۷.
۱۳. گوید: الحق الشیخان و جماعة الحرم بالاشهر الحُرْم، و لم أَرِه نصّاً. مرآة العقول، ج ۲۴، ص ۲۸.
۱۴. رجوع شود به مرآة العقول، ج ۱۶، ص ۳۴۹.
۱۵. جامع المدارک، شرح نافع، ج ۶، ص ۱۷۳.
۱۶. جواهر الکلام، ج ۴۳، ص ۲۶؛ الجوامع الفقهیه، ص ۴۶۳، الدیات من نکت النهایة.
۱۷. تحریر الاحکام، علامه، ص ۲۶۸.
۱۸. تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۲۱۵.
۱۹. کشف اللثام، ج ۲، ص ۳۱۶.
۲۰. النهایة، ص ۷۵۶.
۲۱. جواهر الکلام، ج ۴۳، ص ۲۸.
۲۲. در تفسیر قسمی، ج ۱، ص ۱۲۸ آمده: «من قتل مؤمناً علی دینه لم تقبل توبته». تفسیر صافی، ج ۱، ص ۳۸۲.
۲۳. جواهر الکلام، ج ۴۳، ص ۳۰.
۲۴. بدایة المجتهد، ج ۲، ص ۲۵۲.
۲۵. المقننه، ص ۱۱/۷۴۳.
۲۶. النهایة، ص ۷۵۶.
۲۷. نکت النهایة، (الجوامع الفقهیه، ص ۴۶۳).
۲۸. مسالک الانهزام، ج ۲، کتاب الایات.
۲۹. مرآة العقول، ج ۲۴، ص ۲۸.
۳۰. طبق نسخه کافی، ج ۴، ص ۱۲۰.
۳۱. طبق نسخه تهذیب، ج ۱۰، ص ۲۱۶.
۳۲. شرح المعنه، ط نجف، ج ۱۰، ص ۱۸۳.
۳۳. مبانی تکملة المنهاج، ج ۲، ص ۲۰۳.
۳۴. جواهر کلام، ج ۴۳، ص ۲۹.